

نگاهی خردمندانه به برخی از نکاتِ زندگانیِ عالمِ عظیم الشان حضرت آیه الله آقای میرزا محمدحسین غروی نائینی

<?xml encoding="UTF-8?>



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، و الصلوة و السلام علي سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين، و اللعنة الدائمة علي
أعدائهم أجمعين من الآن إلي قيام يوم الدين

نگاهی خردمندانه به برخی از نکاتِ زندگانیِ عالمِ عظیم الشان
حضرت آیه الله آقای میرزا محمدحسین غروی نائینی
(رضوان الله سبحانه وتعالى عليه)

پیش گفتار

این ناچیز محمد کریم پارسا به عرض می‌رساند:

بسیار سزاوار و به جاست اظهار مراتب تشکر و سپاس از دوست بزرگوار، عالم عامل، حضرت آیه الله آقاسید مجتبی جزائری اصفهانی (فرزند خطیب توانا مرحوم حجة الاسلام آقای حاج سید رضا جزائری (رضوان الله سبحانه وتعالی علیه)؛ زیرا بدون کمک در تحقیق و تنظیم و ترتیب و ویرایش ایشان، برای اینجانب امکان به ظهور رساندن این مقاله محققانه نبود. فجزاه الله سبحانه خیر الجزاء، و الحمد لله رب العالمین.

* این ناچیز محمد کریم پارسا مطالبی را که نقل می‌کنم تقریباً عین عبارات است، عین عبارات. مضمون و محتوا که جای خود دارد.

و برخی از مطالبی را که در این مقاله نقل می‌کنم، از استاد بزرگوار حوزه علمیه نجف اشرف حضرت آیه الله آقاشیخ مجتبی حاتمی لنکرانی (رضوان الله سبحانه وتعالی علیه) (که خود، از شاگردان میرزای نائینی بودند) شنیده‌ام. و برخی دیگر را از شیخ بزرگوار حقائق شناس، حضرت آیه الله بهجت (رضوان الله سبحانه وتعالی علیه) (که میرزای نائینی و شاگردان او را درک کرده بودند) نقل می‌کنم. و بعضی را از عالم جامع و ادیب دوران، استاد ادیب نیشابوری (رضوان الله سبحانه وتعالی علیه) (که بعضی اساتیدش از شاگردان بلاواسطه میرزای بزرگ شیرازی بودند) استفاده نموده‌ام. و برخی را از کسان دیگر که خدمتشان رسیده‌ام و در وثاقت و صدقشان شک ندارم.

* آشیخ مجتبی لنکرانی می‌فرمودند: «بنده 14 سال شاگرد میرزای نائینی بودم».

* و می‌فرمودند: «در درس میرزا صدوپنجاه نفر شرکت می‌کردند، ولی ده دوازده نفرشان می‌فهمیدند». [منظور: به نحو کامل و خوب می‌فهمیدند].

* و یک وقتی به شیخ بزرگوار حقائق شناس آیه الله بهجت عرض کردم: آقای لنکرانی می‌فرمود: «من مرحوم فاضل شریانی را دیده‌ام، ریشش را حناء می‌زد».

آقای بهجت سر را پایین انداخته مکثی فرمودند، بعد سر بالا آوردند و فرمودند: «امروز کسی مثل آقای لنکرانی احوال نجف را ندارد».

[پارسا: با اینکه در آن زمان، استاد الفقهاء و المجتهدين حضرت آیه الله خوبی هم زنده بود].

آیه الله میرزا محمد حسین غروی نائینی
(رضوان الله سبحانه وتعالی علیه)

مقام والای او در علم و عمل

★ شکی نیست که مرحوم آیه الله میرزا محمدحسین غروی نائینی (متوفای 1355 هـ ق) از اجلاء علمای ربّانی شیعه بوده.

درباره علمیت وی، تعبیر آقای بهجت این بود: «میخِ اعلمیت را کوبیده بود بر زمین».
یعنی آقای بهجت آن زمان او را اعلم می دانست.

و آیه الله بهجت فرمودند: شیخ عبدالکریم حائری گفته بود [درباره میرزای نائینی]: «یک هفته از درس گذشته، کأنّه امروز درس را شنیده». این جور حافظه اش قویّ بود.

[پارسا: شیخ عبدالکریم حائری و میرزای نائینی هر دو درس سیّد محمد فشارکی می رفتند].

و میرزای نائینی شاگردانی را تربیت کرد که بعد از خودش هر یک در آسمان فقاقت، مانند آفتاب درخشیدند. تنها بعضی از معاریف آنها را نام می برم:

یکی از شاگردان میرزای نائینی، استاد الفقهاء و المجتهدین آیه الله العظمی آقاسید ابوالقاسم خویی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) بوده.

یکی از شاگردانش آیه الله آقاسید محمدهادی میلانی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) بوده.

از شاگردانش آیه الله آقاشیخ علی محمد بروجردي (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) بوده.

از تلامذه میرزا، علامه بزرگوار طباطبائی و اخوی ایشان آیه الله آقاسید محمدحسن الهی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیهما) بوده اند.

باز از شاگردانش آیه الله آقاشیخ موسی خوانساری (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) بوده.

یکی از آنها آیه الله آقاسید جمال الدین گلپایگانی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) بوده.

از شاگردان میرزای نائینی، عالم ربّانی بحر الفقاقت آیه الله آقاشیخ حسین حلّی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه)

است، و آقاشیخ مجتبی لنکرانی می فرمود: «وقتی آقاشیخ حسین حلّی بر میرزا ایراد می کرد: یا میرزا جواب نمی داد، یا بعد از دو سه روز جواب می داد».

یکی از شاگردان میرزا، آیه الله آقاسید محسن حکیم (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) است.

از آنها آیه الله آشیخ صدرا بادکوبه ای (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) بوده.

از تلامذه میرزا، آیه الله آقامیرزا باقر زنجانی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) بوده که عالم بزرگی بوده و درس خارج داشت.

و از شیخ بزرگوار حقائق شناس آیه الله بهجت (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) شنیدم، و از دیگری نیز شنیدم، و

آقای بهجت از آقای خویی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیه) نقل می کرد: «وقتی میرزا درس می داد، شیخ

عبدالکریم زنجانی (أعلى الله مقامه الشریف) هم می آمد در آخرهای [جمعیت] درس می نشست». [یعنی باینکه از

سیدکاظم یزدی اجازه اجتهاد گرفته بود و از سید محمد فیروزآبادی هم اجازه اجتهاد گرفته بود، ولی در درس میرزا

شرکت می کرد. و همچنین با وجود اینکه درباره مشروطه، اختلاف شدید در مشرب داشتند].

آری، این عالم بزرگوار [میرزای نائینی] إلى ما شاء الله شاگرد تربیت کرده. و شاگردان میرزا در نجف اشرف و کربلا و

کاظمین و سامرا و در شهرهای مختلف ایران، مشغول افاضه و افاده بودند. و کسانی که درس میرزا را درک کرده بودند متشخص بودند.

حاصل: مقام علمی میرزای نائینی، بر احدی از اهل فضل، پنهان نیست.

* و نه فقط عالم در فقه و اصول بود، بلکه در حکمت هم دست طولانی داشت. بلکه عالم عامل بوده. عابد بوده. حسابی اهل معنی بوده. (این جملات عبارت پردازی نیست. نویسنده این مقاله رمان نویس نیست و از رمان خوشم نمی آید. آنچه به نظر قاصر، عند الله تعالی حق می دانم به قلم می آورم. شیخ بزرگوار حقائق شناس آقای بهجت درباره معنویت وی می فرمودند: «میرزای نائینی را فوق العاده می دانم».

و نیز می فرمودند: «میرزای نائینی شب های جمعه کلید مسجد هندی را می گرفت و شب را تا صبح به عبادت در آن مسجد می گذراند».

و نیز آقای بهجت می فرمودند: «میرزای نائینی که می آمد در حرم می نشست، اطرافیان هم دورش بودند، اما کأنه کسی در حرم نیست، چشم هایش را می بست، توسل می کرد به حضرت امیر، سر و گردنش را تکان می داد. کأنه مردم نگاهش نمی کنند. کأنه اطرافیان توجه ندارند. کأنه هیچ کس نیست، تنها هست. اون طور توسل می کرد به حضرت امیر».

[البته آقای بهجت هر حکایتی از هر عالمی نقل می کرد یک جهتی داشت، که میخواست به یکی از شاگردان یا دوتا یا همه بفهماند. وگرنه بی جهت در صدد قصه گویی و داستان سرایی نبود].

این ناچیز از مرحوم آقای بهجت پرسیدم: چه سالی مشرف شدید به عتبات؟ فرمودند: «من قبل از تکلیفم به کربلا رفتم».

و گویا چهار سال هم در کربلا اقامت داشتند.

و چند باری این حکایت را میفرمودند: «من در کربلا که بودم، یک روقتی میرزای نائینی مشرف شدند کربلا، و در صحن اقامه جماعت می کردند. روزی من در آخر صف اول، نزدیک ستونی ایستاده بودم، میرزا قبل از اینکه تکبیرة الاحرام بگوید، یک کاری کرد [کار معنوی] و بعد تکبیرة الاحرام را گفت. [آقای بهجت دأبشان نبود که آنچه را که می بینند بفرمایند]. نماز که تمام شد، من تعجب کردم که این مردم مگر ندیدند ایشان قبل از اینکه تکبیرة الاحرام بگوید چکار کرد! تعجب می کردم که چرا این مردم تعجب نمی کنند. بعد ملتفت شدم مردم ندیدند و نمی بینند او چه کرد. و فقط من هستم که دیدم ایشان چه کرد».

لهذا می فرمودند: «من میرزا را فوق العاده می دانم».

شیخ بزرگوار حقائق شناس آیه الله بهجت فرمودند: «رجالی که دیدیم نمازهایشان جور به جور بود، با هم تشابهی نداشت، ما هم سعی نکردیم مثل یکیشان باشیم، خدا بخواهد خودش راهنمایی می کند. آقای نائینی و سید ابوالحسن که قم بودند درس شروع کردند، نائینی نماز در صحن می خواند، سید ابوالحسن در مسجد امام [حسن عسکری]. نائینی وقت تکبیر گفتن، اضطراب داشت [بدنش می لرزید]. پیرمردی از قم که اهل علم هم بود، این را می گفت».

و شیخ بزرگوار حقائق شناس آیه الله بهجت نقل می کردند از استاد الفقهاء و المجتهدین آیه الله العظمی آقای

خویی که میفرمود: «میرزای نائینی در مقبره میرزای بزرگ شیرازی، روی زمین می‌نشستند و درس خارج می‌دادند. یک وقتی این طلبه‌ها و شاگردها اصرار کردند که آقا تشریف ببرید بالای منبر. ایشان حاضر نبودند بالای منبر بنشینند. بالاخره با اصرار و پافشاری [و به ذهنم می‌آید که حتی بازویش را هم گرفتند که: آقا بفرمایید بالای منبر] ایشان رفت روی منبر نشست و گفت: چه وضعی شده که رجال [یعنی مردان علم و عمل] رفتند، ما باید بیاییم روی منبر بنشینیم! [عین عبارت آقای بهجت است]: «چند تا طپانچه به سر خودش کوبید» [از شدت ناراحتی که وضع اینطور شده که ما برویم روی منبر بنشینیم، و رجال رفتند ...].

و شیخ بزرگوار حقائق‌شناس آیه‌الله بهجت میفرمودند: «میرزای نائینی قبل از شروع درس، روی منبر که مینشست یک اذکار و اورادی داشت که می‌خواند».

میفرمود: «بعضی‌ها میگفتند: این سوره یاسین میخواند. [به جهت اینکه مدت زیادی طول می‌کشیده]. بعدها که میرزا سنش بالا رفت و درسش خیلی مختصر بود، آن مقدمه طولانی که قبل از شروع درس می‌خواند را، باز هم می‌خواند و بعد، درس را شروع می‌کرد. و گاهی مدّت درس، کمتر از مدّت آن اذکار و اورادی بود که قبل از درس می‌خواند».

لذا آقای بهجت میفرمودند: «بعضی‌ها می‌گفتند که: این درس میرزای نائینی، مثل زیارت حضرت مسلم است که اذن دخولش خیلی مفصل تر از اصل زیارت است».

و نیز می‌فرمودند: «نائینی حبس بول داشت، روزی [به قصد تشرّف به حرم، از منزلش] آمد رواق [حرم حضرت امیرا، نتوانست [بماند]، محتاج شد به میله [بخاطر کسالتی که داشت، ادرارش را با میله باید در بیاورد]، برگشت به خانه و چند بار به سر خودش زد که «اگر لائق بودی راحت می‌دادند به زیارت».

پارسا: آری، میرزای نائینی اینگونه عالمی دین‌دار، متشرّع، و جامع بین علم و عمل بوده. اما مع‌الأسف در بین اهل علم هم نوعاً نائینی را تنها به علمیت می‌شناسند، و از مقامات معنوی و تقوی و ورع و زهد او غافل‌اند.

چند فائده:

* این ناچیز محمدکریم پارسا گوید: از یکی از پیرمردان یا بزرگان نجفی شنیدم اما فراموش کرده‌ام و نمی‌دانم چه کسی بود، فرمود: «میرزای نائینی وصیت کرد آقا شیخ علی قمی زاهد (رضوان‌الله‌سبحانه و تعالی‌علیه) او را غسل بدهد».

* این قضیه را مرحوم آیه‌الله بهجت زیاد تکرار می‌فرمودند که: حاج آقا مجلس [برادر حضرت آیه‌الله سید حسین خادمی اصفهانی که رئیس حوزه علمیه اصفهان بود. حاج آقا مجلس از متشخصین در عتبات عالیات بوده و آنجا زندگانی می‌فرموده] در شب عاشورا گویا گلوی خود را با تیغ، بریده بود، و او را به بیمارستان منتقل نمودند و بالاخره معالجه شد. در همان ایام حضرت آیه‌الله میرزای نائینی در کربلا مشرف بودند، و در منزلی که وارد شده

بودند اتاقي بود بسيار بزرگ و در آنجا اهل علم که به دیدن میرزای نائینی رفته بودند هر دو سه نفر یا چهار پنج نفر با هم بحث می‌کردند. مرحوم میرزای نائینی ثقل و سنگینی سامعه داشتند، پرسیدند: این آقایان در چه چیز بحث می‌کنند؟ به عرض ایشان رساندند که اینها با هم بحث می‌کنند که آیا کار حاج آقا مجلس جائز است یا حرام؟ مرحوم میرزای نائینی سر را پایین انداخت حدود بیست دقیقه، بعد سر را بالا آورده و فرمود: «نزاعی است بین عقل و عشق».

و آن ایامی که قمه زدن ممنوع شده بود، حضرت آیه الله بهجت این حکایت [حاج آقا مجلس که گلوی خود را بُرید] را مفصلاً و مکرراً بیان می‌فرمودند.

* شیخ بزرگوار حقائق‌شناس آیه الله بهجت فرمودند: میرزای نائینی می‌فرمود: «در امت مثل دونفر در مراقبه سراغ ندارم: یکی سید بن طاووس، از کتاب‌هایش فهمیدیم. یکی آخوند ملا فتحعلی [سلطان‌آبادی]». بعد آقای بهجت در مقام توضیح فرمودند: «از آن جا ... آمده این‌جا [یعنی از زمان سید بن طاووس یک‌مرتبه آمده زمان ملا فتحعلی، که یعنی از آن زمان تا این زمان، کسی در مراقبه این‌گونه نبوده]. و [نیز] این همه اشخاص را از کتبشان نفهمیده. و [نیز] این [ملا فتحعلی] را که دیده، در تمام معاصرین تک می‌دانسته. و [نیز] این [سید بن طاووس] را هم ندیده، از کتابهایش فهمیده». بعد در تأیید نظر میرزا در مورد سید فرمودند: «خیلی عجیب است [سید بن طاووس]، کانه مقید است در کتاب‌هایش لفظ جلاله «الله» را تعظیم کند، این امتیازی است! بنده حس کرده بودم [که سید در مراقبه قوی بوده]. هیچ کس این‌جور متحفظ و مقید باشد ندیده‌ام».

پارسا: حاصل سخن اینکه مرحوم نائینی فرموده: «کسی را در مراقبه مثل این دونفر ندیده‌ام، سید و ملا فتحعلی. و سید را هم از کتبش فهمیدم». و آقای بهجت لوازم کلام میرزا را بیان فرمودند که: اولاً بین آن زمان تا این زمان اینهمه بزرگان بوده‌اند ولی در بین آنها کسی را مثل این دو معتقد نبوده در مراقبه، و حتی از کتب شان این معنی را برداشت نکرده. ثانیاً مراقبه سید را از نوشتجاتش پی برده. ثالثاً در معاصرین نیز کسی را هم‌طراز ملا فتحعلی نمی‌دانسته.

و سپس برداشت میرزا را درباره سید تأیید فرمودند که از کتب سید و تجلیل‌هایی که از خداوند و اسماء او می‌کند معلوم می‌شود مستغرق خدا و یاد خداست.

این ناچیز محمّدکریم پارسا گوید: اگرچه ملا فتحعلی بسیار با جلالت است، لکن این فرمایش مرحوم میرزای نائینی مورد قبول نیست؛ زیرا:

اولاً بسیاری از اولیاء کاملین در زمان بین این دو بزرگوار بوده‌اند که رسیدنشان به مقصد، دالّ است بر کمال مراقبه‌شان.

ثانیاً این ناچیز از علامه طباطبائی شنیدم که می‌فرمود: «ملا فتحعلی سلطان‌آبادی با ملا حسینی‌قلی همدانی اختلاف داشتند در ذات».

[پارسا] مقصودشان این بود که ملا فتحعلی معتقد به وصول به ذات خدا برای عارف کامل نبود، برخلاف ملا حسینی‌قلی. [طبعاً این اعتقاد، در کیفیت مراقبه تأثیرگذار است].

اما گذشته از اينها، توجّه به اصل سخن ميرزا و مقايسه آن با اهل اين زمان، بخوبی دلالت بر افکار و ذهنيّات وی و فضای فکری او می‌کند؛ تلاش‌های طاقت فرسای علمی، او را از توجّه به تهذيب نفس و معنويّت، باز نداشته، و در زمان مرجعيّت که بحبوحه اشتغالات فکری دنيایی و تکاثر و تعامل است، باز در عوالم معنوی و با معانی و مفاهيم بندگی سير می‌کند، سلام الله سبحانه و تعالی عليه. و اينها برای ما می‌تواند بهترين دروس زندگی باشد.

* آشيخ مجتبیٰ لنکرانی فرمود: «ميرزای نائینی گاهی اوّل صبح می‌آمد و در خانه ما را محکم می‌کوبيد؛ خودش که [به علّت ثقل سامعه] نمی‌شنید، گمان می‌کرد ديگران هم نمی‌شنوند. و یک ليره می‌داد برای پدرم». پارسا: اين حکایت را که برای آقای بهجت گفتم، فرمود: «چون وقتی در می‌زند بايد خودش بشنود، لهذا در را محکم می‌زده».

پارسا: و اين قضيه دلالت می‌کند بر تواضع ميرزا و بی‌اعتنائی وی به تشخّصات دنيوی؛ که حتّی در زمان مرجعيّت هم گاهی خودش می‌رفته و با دست مبارک خودش وجهی پرداخت می‌فرموده.

* اين ناچيز می‌گويد: از شيخ بزرگوار آشيخ مجتبیٰ لنکرانی مکرراً شنيدم، و مرحوم آقای بهجت هم زياد تکرار می‌فرمود اين نقل را که: ميرزای نائینی می‌گفت: «شيعة از اوّل شانس نداشت. اگر شيعة شانس داشت، حضرت زهرا (سلام الله عليها) هجده سال عمر نمی‌کرد و عائشه شصت سال». و آقای لنکرانی می‌فرمود: سه نفر تصميم گرفتند سه نفر را بکشند، آقا اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) و معاويه و عمرو بن عاص (لعنة الله عليهما) را. حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) شهيد شدند، اما آن دو نفر جان سالم به در بردند.

تأیید حکومت مشروطه ، تألیف رساله تنبيه الامّة

* ليکن همين مرحوم ميرزا با اين جلالت قدر، در جريان مشروطه، برای به پا شدن حکومت مشروطه خیلی جدّيت کرد. و رساله «تنبيه الامّة و تنزيه الملة» را در تأييد مشروطيت نوشت.

در ص 4، در بيان وجه نام گذاری رساله می‌فرمايد:

«و چون وضع رساله برای تنبيه امتّ به ضروريّات شريعت، و تنزيه ملتّ از اين زندقه و الحاد و بدعت است، لهذا نامش را «تنبيه الامّة و تنزيه الملة» گذاشتيم».

بنده [پارسا] رساله «تنبيه الامّة» را از اوّل تا آخر با جناب شيخ محمّدجواد تهراني (نوه شيخ عباس تهراني) (رضوان الله تعالى عليهما) مباحثه کردم و حواشی بر آن نوشتم. یک مطالبی در آن رساله هست که قطعاً نادرست و ناروا است. مطالبی که مناسب هیچ عاقل و عالم نیست، تا برسد به حضرت ميرزای نائینی، آن عالم بزرگوار. و با هیچ محملی هم قابل توجیه نیست!

و هر ايراد علمی و شرعی و اخلاقی بر مطالب رساله «تنبيه الامّة» وارد می‌شود، ايرادی است بر مؤلف عظيم الشأن آن و بر حضرت آية الله آخوند خراسانی و بر حضرت آية الله شيخ عبدالله مازندرانی، که بر آن رساله تقریظ

نوشته‌اند و مطالب آن را تأیید نموده‌اند. و ایرادی است بر تمام علمائی که این رساله و مطالب آن را قبول دارند،
إلى يومنا هذا.

نمونه اول:

از جمله می‌گوید (مضمون): اینهایی که مخالف مشروطه هستند، اینها بخاطر محضِ همدستی با ظالمین، یک دین جدیدی ساخته‌اند و نامش را «اسلام» گذاشته، و اساس دین‌شان این است که ظالمین را در صفاتِ (فاعلِ ما یشاء، و حاکم بما یرید، و مالک الرقاب، و لا یُسأل عما یفعل) با ذات خداوند متعال شریک می‌دانند، و دستورالعمل‌های جور و استبداد، محتوای «کتاب» آنهاست که از کفرستان روسیه بر آنان نازل شده و آن را «قرآن آسمانی» خواندند، و از طریق همدستی با طواغیتِ امت، شرک و تعدّد آله و خلاف ضروریات را در جامعه علناً اظهار نمودند !!

در «تنبيه الأمة و تنزیه الملة»، صفحه 92، عبارتش این است:
... حال هم که بعد اللّتی و اللّتی، اندک تنبیهی حاصل، و مقتضیات احکام دین و اصول مذهبمان را با کمال سر به زیری از دیگران اخذ، و مصداق ﴿هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدتْ إِلَيْنَا﴾ شد، باز هم جهله و ظالم پرستانِ عصر و حاملان شعبه استبداد دینی، درجه همدستی با ظالمین را به آخرین نقطه منتهی، و سلب «فَعَالِیَّتِ ما یشاء» و «حاکمِیَّتِ ما یرید» و «مالکِیَّتِ رقاب» و «عدم مسئولِیَّتِ عما یفعل» از جائرین را، با اسلامِیَّت و قرآن منافی شمردند؛ همانا بر طبق اراده استبدادیّ خود و محض همدستی با جائرین، دین و مذهبی تازه اختراع نموده، اسمش را «اسلام»، و اساسش را بر تشریک طواغیتِ امت با ذاتِ احدِیَّت - تقدّستِ آسماؤه - در صفات مذکوره، مبتنی ساختند! و «کتاب» جور و استبدادی هم که به مقتضای ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَیُوحُونَ إِلَى أَوْلِیَائِهِمْ﴾ از کفرستان روسیه بر ایشان نازل (که متضمّن این دستورالعمل‌های جوریّه و مبنی بر همین مبانی است) «قرآن آسمانی» اش خواندند، و به همدستی با طواغیتِ امت مستظهِر، و در بلد اسلام به چنین خلافِ ضروری واضحِ اِجْهَار، و چنین نغمه‌ها سرودند، و داستانِ ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجَبٌ ... مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾ را تجدید نمودند، عصمتِ الله تعالی من غلبة الهوی و إثارة العاجلة و معاونة الظلمة و سوء الخاتمة بمحمّد و آله الطّاهرین صلوات الله علیهم أجمعین. (انتهی)

این ناچیز محمّدکریم پارسا گوید: آیا بزرگانی که در دانش دینی و تقوی و قوّت ایمان و مقامات معنوی، در تاریخ بشریّت کم‌نظیرند، مانند سیدکاظم یزدی، و حجّة الاسلام ملاّ قربانعلی زنجانی، و (حتّی) میرزای بزرگ شیرازی (که تا زنده بود از اقدامات مشروطه‌گران پیشگیری فرمود)، و امثال میرزا جوادآقای ملکی تبریزی، و شیخ فضل‌الله نوری، و حاجی فاضل خراسانی (رضوان الله سبحانه و تعالی علیهم أجمعین)، سزاوار اینگونه نسبت‌ها و توصیفات می‌باشند؟؟

متأسّفانه میرزای بزرگوار، در این مقام خیلی زیاده‌روی نموده و از انصاف فاصله گرفته.

نمونه دوم:

در جای دیگر با تعریض به علمای مخالف مشروطه، میگوید (مضمون): با دقت در روایت «لا تنقض الیقین بالشک» قواعد فراوان استخراج کردیم [= کردند]، اما از مبانی و اصول مذهبمان غافل شدیم [= شدند] و مقتضای آنها را استنباط و استخراج نکردیم [= نکردند]، لکن دیگران (اروپایی‌ها و غیرمسلمانان) در این امر از ما جلو زدند؛ آمدند مبانی دین و مذهب ما را اخذ نمودند و با استنباط نیکو و تفریع زیبا، فروعات صحیحه در باب سیاست استخراج و استفاده کردند و آنهمه ترقیات نصیبشان شد، اما مسلمین از تمدن و ترقی عقب ماندند!

عبارتش در ص 92 این است:

با اینکه - بحمد الله تعالی و حسن تأییده - از مثل يك كلمه مبارکه «لا تنقض الیقین بالشک» آنهمه قواعد لطیفه استخراج نمودیم، از مقتضیات مبانی و اصول مذهب و مایه امتیازمان از سائر فرق، چنین غافل، و ابتلای به اسارت و رقبت طواغیت امت را إلى زمان الفرج - عجل الله تعالی آایامه - به کلی بی‌علاج پنداشته، اصلاً در این وادی داخل نشدیم. و دیگران [اروپاییان و غیرمسلمین] در پی‌بردن به مقتضیات آن مبانی و تخلیص رقابشان از این اسارت منحوسه، گوی سبقت ربودند، مبدأ طبیعی آنچنان ترقی و نفوذ را، از سیاست اسلامیّه اخذ، و به وسیله جودت استنباط و حسن تفریع، اینچنین فروع صحیحه بر آن مرتّب، و به همان نتایج فائقه نائل شدند، و ما مسلمانان به قهقرا برگشتیم. (انتهی)

این ناچیز محمّدکریم پارسا گوید: حق مطلب این است که علماء مخالف با مشروطه، از مقتضیات مبانی و اصول دین و مذهب غافل نبودند، بلکه پی‌برده بودند که این قضیه، نقشه‌ای است که از ناحیه دول کفر، برعلیه شیعه و علماء شیعه، به قصد از بین بردن دیانت، و تسلط بر مملکت، و استیلاء بر منافع آن، به اسم «دین‌خواهی» و «مبارزه با ظلم»، طراحي شده، ظاهرش خوش خط و خال است و باطنش سمّ قتال. وعده رفع ظلم و کفر و استبداد و برقراری عدالت و احکام شریعت می‌دهند تا علماء را (که در قلوب اهل ایمان نفوذ کلام دارند) با خود همراه نموده، توسط آنان موانع را از سر راه خود برداشته، و به اهداف شوم خویش دست یابند، اما وقتی مسلط شدند «هزار وعده آنان یکی وفا نکند».

و گویا ایشان (مرحوم میرزا) در قضیه مشروطه، به این نکته، بذل التفات نفرموده که: اختلاف بین دو طرف، اختلاف در کلیات و نزاع کبروی نیست؛ مبانی و اصول دین و مذهب و مقتضیات آنها، حسن عدل و حریت و دیانت، و قبح ظلم و استبداد و رقبت، مورد وفاق طرفین است. بلکه اختلاف در مصداق و نزاع صغروی است؛ زمانی که این نغمه‌های زیبا و فریادهای «وا إسلاما»، توسط ایادی کفار و از سفارت‌خانه انگلیس سر داده شود، آن «اسلام» و آن «عدالت» و آن «آزادی»، حقیقتش «کفر» و «ظلم» و «استعمار» است، و ثمره‌اش «کشف حجاب» و «کشتار علماء و مؤمنین» و «تصویب و اجراء قوانین اروپایی» و ... خواهد بود.

و أيضاً کی و کجا کفار آمدند اصول و مبانی دین و مذهب ما را اخذ نمودند، و فروعات صحیحه از آنها استخراج

کردند، و با استفاده از آنها ترقی و نفوذ پیدا کردند، و به نتایج فائده نائل شدند، و در فهمیدن و پی بردن به مبانی دینی و مذهبی ما، از ما گوی سبقت را ربوندند؟؟ اگر چنین است آنها باید مسلمان تر از ما باشند ! مگر اینکه خود آنان بخواهند ما اینگونه درباره شان بیندیشیم، و ما نیز مقهور تبلیغات آنان شده و به تبعیت فضا و جو حاکم، مانند غرب زده ها، با ساده اندیشی و احساس حقارت، اینگونه توهم کنیم !

آری، این مشروطه ملعونه و آتارش، و این شیطنت کاری های آنها، نتیجه جودت استنباط و حسن تفریع همان «دیگران» است !

نمونه سوم:

در موضع دیگر در بیان اعتبار رأی اکثریت می گوید (مضمون): در جنگ صفین، مسأله تحکیم، رأی سوء بود اما حضرت امیر (علیه الصلوه والسلام) فرمود: چون رأی اکثریت بود پذیرفتم!!

در ص 117 می نویسد: و همچنین موافقت حضرت سید اوصیاء - علیه و آله افضل الصلاة و السلام - در قضیه میشومه تحکیم، با آراء سوء اکثر که فریب رفع مصاحف شامیان را خورده، بر آن متفق شدند، و فرمایش حضرتش که فرمود: «نصب حکمین ضلالت نبود بلکه سوء رأی بود، و چون اکثر بر آن متفق شدند موافقت کردم». (انتهی)

این ناچیز محمدکریم پارسا گوید: عجیب است ! با وجود تصریحات مکرر قرآن کریم بر مذمت و ابطال رأی اکثریت، و با آن فشارها و تهدیداتی که اتباع اُشعث کندیّ به امام (علیه الصلوه والسلام) روا داشتند، و با آن اعتراضات و گلایه های مکرر حضرت به مسأله تحکیم، و ابراز نمودن اینکه این قضیه، مورد موافقت من نبود و مرا بر آن اکراه نمودند، باز اینچنین نسبت نادرست به آن امام مظلوم (سلام الله علیه) دادن، چه محملی می تواند داشته باشد ! کجا حضرتش فرمود: به خاطر رأی اکثریت موافقت کردم ؟؟

شیخ بزرگوار حقائق شناس آیه الله بهجت در سال 1358 هـ ش به بعد، درباره مسأله «اکثریت» مکرر می فرمودند: «اکثر اهل زمین قائل به دین الهی نیستند، اقل آنها قائل به دین اند. آن اقلی که قائل به دین هستند، اکثرشان مسیحی اند، اقل آنها مسلمان هستند. مسلمان ها هم اکثرشان سنی هستند، اقل شان شیعه هستند. این شیعه هم اکثریت شان عوام اند. حاصل: اگر اکثریت ملاک باشد، پس انسان باید یا بی دین باشد مثل اکثر اهل عالم، یا باید مسیحی باشد، یا مسلمان سنی باشد، یا عوام شیعه باشد».

فائده

شیخ بزرگوار حقائق شناس آیه الله بهجت می فرمودند: «دنیا دست دو نفر است: یا ابوموسای اشعری خر، یا عمرو بن عاص دروغگوی حقه باز».

نمونه چهارم

باز در مقام استدلال بر اعتبار رأی اکثریت گوید (مضمون): اینکه در مقبوله عمر بن حنظله از حضرت صادق (علیه السلام) در علاج تعارض خبرین متعارضین که راوی هردو عادل و صادق و فقیه باشند، وارد شده: «يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَّا بِهِ، الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ بَيْنَ أَصْحَابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حَكْمَهُمَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ لَارِيبَ فِيهِ» إشعار دارد به اینکه رأی اکثریت معتبر است، و رأی اقلیت چون شاذّ است باید ترک شود !

ص 115 تنبيه الأمة: و گذشته از آنکه لازمه اساس شورویتی که دانستی، به نصّ کتاب، ثابت است، اخذ به ترجیحات است عند النّعارض. و «اکثریت» عند الدّوران اقوای مرّجّحات نوعیه، و «اخذ طرف اکثر» عقلاً ارجح از «اخذ به شاذّ»، و عموم تعلیل وارد در مقبولة عمر بن حنظله هم مُشعر به آن است. و با اختلاف آراء و تساوی درجهات مشروعیت، [اخذ طرف اکثر] حفظاً للنّظام، متعیّن، و ملزّمش همان ادلّة دالّة بر لزوم حفظ نظام است. (انتهی)

این ناچیز محمّدکریم پارسا گوید: به نظر می‌رسد فساد این استشعار و بطلان تطبیق تعلیل مقبوله عمر بن حنظله، بر اعتبار رأی اکثر، نیازی به توضیح نداشته باشد.

نمونه پنجم:

در بعضی مواضع، بر مخالفین مشروطه سخت تاخته، و آنان را آماج انواع حملات - از جمله تشبیه به خوارج نهروان و اصحاب معاویه - قرار می‌دهد، بلکه اینان را بالاتر از آنان می‌شمارد. و نیز همانند «بلعم باعورا» محکوم به إخلاد إلى الأرض و اتّباع هوئی نموده، و سخنان‌شان را زنده کننده شبّهات جهله اخباریین، و بر باد دهنده زحمات وحید بهبهانی دانسته، و می‌گوید (مضمون): این مخالفین مشروطه که ترتیب دادن قانون اساسی را در مقابل قوانین شریعت، دگان در برابر دین، و بدعت و تشریع می‌دانند، دو صورت درباره آنان محتمل است: یا معنای بدعت و تشریع را - با اینکه بدیهی است - نمی‌دانند، یا اینکه می‌دانند اما میل به دنیاطلبی و فریب زر و زیور دنیا موجب آن سخنان شده. و از قضا شواهد (از قبیل رشوه گرفتن از روسیه و قضایا را بر وفق مراد روس انجام دادن) شقّ دوم را متعیّن می‌کند، که اینها به خاطر مطامع دنیوی و فریب زر و زیور دنیا، چنین سخنانی گفته‌اند !

ص 108 همان رساله: سبحان الله، شدّت انهماك در غرضانیت و داستان (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ) کار انسان را به اینجاها می‌رساند که به غرض ابطال تحدید استیلاء و هدم اساس مسئولیت جائرین از ارتکابات

دل‌بخواهانه، در نفوس و اعراض و اموال مسلمین، چنین اراجیف بر هم ببافد؛ شبهات واهی جله اخباریه را بالاولویّه ثانیاً احیاء، و اساس دیانت مسلمین و نتیجه زحمات حفاظ دین مبین خصوصاً مجدّدین قرن سیزدهمین را، من حیث لا یشعر به باد فنا دهد، ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾. مگر حقیقت تشریع و بدعت، با این کمال وضوح و بدهت، مجهول بود؟ و یا از روی نقشة سابقین که در آخر خطبه مبارکه شقشقیه در وصفشان فرمود: «بلى لقد سمعوها و وعوها، و لكنهم حليت الدنيا في أعينهم و راقهم زبرجها» رفتار شد؟ و گویا مساعدت‌های فوق العاده مشهوده در اجرای قانون‌نامه نظامی، که بعد از هدم اساس سعادت ملت ایران، به تعلیم روسیان، ترتیب یافت، و آنهمه احکام مخالفه با ضرورت دین اسلام را متضمّن بود، و اجرای آن هم به عهده تحکیم و تسلّط «لیاخف» روسی بر نفوس و اعراض و اموال مسلمین موکول، و زیاده از تمام احکام اسلامی و آیات قرآنیّه در اجرای آن و قطع نفسِ ملت، بذل اهتمام شد، موجب تعیین شقّ دوم باشد. (انتهی)

این ناچیز محمّدکریم پارسا گوید: آیا این حَمَلات و هجوم‌ها، و این تشبیهات و نسبت‌ها، بر بزرگان مخالف مشروطه و اعاضی که در کمالات علمی و معنوی و زهد و تقوی و ایمان، در زمانه سرآمد همگان، و در تاریخ بشر کم‌نظیرند، سزاوار و شایسته است؟

نمونه ششم

باز در توصیف مخالفین مشروطه (که وی آنان را «شعبه استبداد دینی» می‌نامد) و در بیان تضعیف استدلال‌های آنان می‌گوید (مضمون): شعبه استبداد دینی بر اساس وظیفه‌ای که قدیمّاً و حدیثاً بر عهده گرفته (و آن حفظ و حمایت از ظلم و استبداد است به نام حفظ دین!) برای آنکه مردم را نسبت به دو اصل اساسی «آزادی و مساوات» منصرف و متنفر نماید امّا مردم از مقصود آنها مطلع نشوند، آن دو اصل محترم را با چهره‌هایی زشت و قبیح جلوه‌گر می‌کنند. مثلاً بی‌حجابی زنان را از لوازم «آزادی» می‌شمرند با آنکه «بی‌حجابی» نسبت به داستان «مشروطه و مستبد» بی ربط تر از بحر اخضر است!

ص 64 تنبیه الامّة: ... و حتّى «بی‌حجاب بیرون آمدن زنان» و نحو ذلك از آنچه به داستان «استبداد و مشروطیت دولت» از بحر اخضر بی‌ربط تر است - و مسیحیان به واسطه منع مذهبی نداشتن از آن، چه دولتشان مثل روس مستبدّه باشد یا مثل فرانسه و انگلیس، شورویّه، علی ای حال در ارتکابش بلا مانعند - از لوازم و مقتضیات این «حرّیت مظلومه مغصوبه» شمردند. (انتهی)

این ناچیز محمّدکریم پارسا گوید: بعد از به پا شدن حکومت مشروطه که یکی از نتایجش به قدرت رسیدن رضاخان بود، ربط «بی‌حجابی زنان» به داستان «مشروطه و مستبد»، بر همگان روشن شد کالشمس فی رابعة النهار!

پشیمانی و بازگشت میرزا از تأیید مشروطه

بعد که مشروطه به پا شد و رضاخان پهلوی بر سر قدرت آمد، علماء را خانه نشین کرد و شوکتشان را از بین بُرد و بی حجابی را راه انداخت.

و یکی از چیزهایی که از آشیخ مجتبیٰ لنکرانی شنیدم (و شاید مکرّر شنیدم) این بود که: «میرزای نائینی به داماد خودش در همدان، نامه نوشت که بیا نجف؛ که مبادا دختر میرزا را بی حجاب کنند».

* حاصل: مطلب از این قرار است که این عالم ربّانی، میرزای نائینی، که خودش طالب دین و اجرای دین و حدود خدا بوده، دید که مسأله به عکس شد، و مشروطه بیشتر به ضرر دین تمام شد؛ بی حجابی راه افتاد، و قوانین شریعت که توسط علماء اجراء می‌شد و قضاء و شهادت و ... همه از بین رفت، و حتّی اجراء صیغه عقد شرعی زوجیت، در غیر محضر دولتی، ممنوع گردید، و اساس دین و دیانت را به هم زدند. و به توسط حکومت مشروطه، وضعیّت تبدیل شد به اینکه به جای قوانین اسلام، احکام و قوانین اروپایی (به نام رشته حقوق) در دادگاه‌ها اجراء شود (و اِلٰی یومنا هذا برقرار است). و علماء از متن جامعه حذف شده و نتوانستند به مراعات و سائر امور شرعی رسیدگی کنند، و ... و ... ؛ و حکومتی که به اسم مشروطه به پا شد، استبدادش روی استبداد قاجار را سفید کرد؛ لهذا میرزای نائینی از کار خودش پشیمان شد یقیناً.

از آشیخ مجتبیٰ لنکرانی شنیدم: «میرزای نائینی که به مرجعیّت رسید، یک اشرفی می داد، یک لیره می داد، یک «تنبيه الأُمّة» می خرید و آن را در چاه می انداخت».

پارسیا: یعنی به این طریق نسخه‌های «تنبيه الأُمّة» را جمع‌آوری می کرد و از بین می‌بُرد. کأنّهُ می دید یک رساله‌ای است که هیچ مناسب با خودش نیست. حرفهایی هم که در این رساله گفته، به عکس درآمد. سبب شد آنها را جمع‌آوری کند.

* و از طرفی، گویا حرف‌هایی زده بوده درباره شخص سیّد، که به طور قطع این معنی را آقای لنکرانی و آقای بهجت هر دو، از آیه الله العظمی خویی نقل میکردند که: رفت حَلِّیت طلبید.

آشیخ مجتبیٰ لنکرانی می فرمودند: آقای خویی میگفتند که: «من در صحن مطهر امیرالمؤمنین بودم که میرزای نائینی و اصحابش رفتند رو به خانه سیّدکاظم یزدی، که از سیّدکاظم یزدی حَلِّیت بطلبند». [به جهت کارهایی که در قضیّه مشروطه انجام داده و حرف‌هایی که درباره سیّد گفته بود]. و همین مطلب را از شیخ بزرگوار حقائق‌شناس آیه الله بهجت نیز شنیدم که میفرمودند: آقای خویی میفرمودند: «من در صحن امیرالمؤمنین بودم که میرزای نائینی و اصحابش رفتند منزل سیّدکاظم یزدی برای طلب حَلِّیت».

و به طور قطع و یقین آقای بهجت، این را هم از آقای خویی نقل میکرد که: «میرزای نائینی میگفت: عجب این سیّد [یعنی سیّدکاظم یزدی] زرنگ است ! از اوّل فهمیده بود چه خبره». این جمله را بسا از آقای لنکرانی هم شنیدم، ولی از آقای بهجت یقیناً شنیدم که میرزای نائینی میفرمود: «عجب این سیّد زرنگه ! از اوّل فهمیده بود چه خبره».

لهذا ما [پارسا] چیز غربی نقل نکردیم، یا از خودمان یک استنباط و تحلیلی نکردیم که غلط دربیاید. بلکه صرف نقل بود، آن هم نقل دقیق، از دو استاد دقیق.

* و از آقا شیخ مجتبیٰ لنکرانی شنیدم میفرمود: «سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی رفته بودند تا مانع بشوند از تبعید شیخ مهدی خالصی و واسطه بشوند که او را تبعید نکنند به ایران. اما دولت انگلیس، خود سید ابوالحسن و میرزای نائینی را هم تبعید کرد به ایران. خالصی مشرف شد به مشهد. و سید ابوالحسن و میرزای نائینی هم به قم مشرف شدند».

و از شیخ بزرگوار حقائق شناس آیه الله بهجت شنیدم: «میرزا جواد آقای ملکی تبریزی در آن زمان در قم بود، و دأبش هم نبود به دیدن کسی برود؛ لهذا میرزای نائینی رفتند به منزل میرزا جواد آقای ملکی تبریزی. میرزا جواد آقا دست دراز کرد و رساله «تنبيه الأمة» را برداشت و ورق زد، بعضی جاهای رساله را آورد و رو کرد به میرزای نائینی و گفت: «اینها چیه نوشتی در این رساله؟» میرزای نائینی زد به گریه، و گریه کرد».

* و نیز شیخ بزرگوار حقائق شناس، آیه الله بهجت فرمودند: «در نامه دستورالعمل میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به شیخ محمدحسین اصفهانی [که در جواب درخواست او نوشته و اولش میگوید: «فدايت شوم، در باب جدّ و جهد الخ»]، قبل از آن [دستورالعمل]، در ابتدا، میرزا جواد آقا در مذمت و بدگویی از مشروطه، و اینکه توسط مشروطه، در تبریز چه بلاها و فتنه‌هایی به پا کردند، مفصل برای شیخ محمدحسین نوشته». [پارسا: البته بخش ابتدائی نامه اکنون در دسترس نیست، اما آقای بهجت نسخه اصل آن را خوانده بودند].

* میرزای نائینی عالم بسیار بزرگواری است. و بر تمام عالم اسلام، حق دارد. و شاگردان او بعد از او، مذهب تشیع را ترویج کردند. و آقای بهجت میفرمود: «میخ اعلمیت را کوبیده بود». لهذا بزرگتر از این حقیر هم بخواهد تعریف میرزا را بکند چهل است. شأن میرزا اجل است از اینکه امثال بنده بخواهند او را تعریف بکنند. و فی الواقع ما نسبت به شاگردان میرزای نائینی خاک هستیم، تا برسد به خود نائینی.

لیکن بنده یک بیاناتی عرض کرده بودم به حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آقاسید محمد طباطبائی (فرزند روحانی و بزرگوار دانشمند محترم آیه الله آقاسید عبدالعزیز طباطبائی). و ایشان چون عین عبارات را نقل نکرده بود بسا موجب یک مناقشه‌ای شد. لهذا خواستم این چند کلمه را خدمت آقای طباطبائی بفرستم که خود ایشان و دوستان محترمشان در آن انجمنی که مشترک هستند، مطلع بشوند که این مطالب تاریخی، به همین صورت که گفتیم و با نقل دقیق و صحیح بوده و جای مناقشه نیست.

علّت ندامت و بازگشت میرزا از حمایت مشروطه

* این ناچیز محمدکریم پارسا گوید: براساس آنچه از اساتید بزرگوارم (به عین عباراتشان) بیان شد، با اطمینان باید گفت: آنچه تغییر رأی میرزا نسبت به مشروطیت و در نتیجه، جمع‌آوری و از بین بردن رساله «تنبيه الأُمَّة» را سبب گردیده، این دو جهت است:

از جهتی: هیچ‌یک از تصوّرات و تصدیقاتی که مرحوم میرزای نائینی از مسأله «مشروطه» و براندازی حکومت قاجار داشت، هیچ‌کدام بدون استثناء، بر خلاف انتظار آن عالم بزرگوار دین‌دار، صورت تحقق نپذیرفت، و تمام مطالبی که در رساله‌اش شرح و بسط داده بود (غیر از چند موضوع عامّ اسلامی که همه میدانند) خلاف آنها واقع شد، و میرزای نائینی درک فرمودند که علمای مخالف مشروطه، دورنگر بودند، و با استدلال عقلی و با بصیرت باطنی میدانستند و میدیدند که نتایج مشروطه، به بی‌حجابی و بی‌دینی، و حذف علماء از متن جامعه، و به تبدیل قوانین اسلامی به قوانین اروپایی منجر خواهد شد، و همین مطلب هم محقق شد؛ لذا در دانشگاه‌ها که تأسیس شد و محضرها و دادگاه‌ها، همان قوانین اروپایی به اجرا در آمد.

و از جهت دیگر: میرزای نائینی (رضوان‌الله‌سبحانه‌وتعالی‌علیه) در رساله «تنبيه الأُمَّة»، سخت و بی‌رحمانه و به ناحق، بر علماء صالح که مخالف مشروطه بودند تاخته بود، و آنان را «مروجین علنی شرک و کفر و ضلالت در جامعه»، و «مانند خوارچ نهروان»، و «همانند اصحاب معاویه» خوانده، و به عنوان «حاملان شعبه استبداد دینی»، و «همدست با ظالمین» معرفی نموده بود، و هدف آنان را از مخالفت با مشروطه «جلوگیری از محدودیت سلاطین»، و «باز گذاشتن دست آنان در آنچه اراده کنند» تعیین نموده بود، با اینکه بسیاری از آن علماء مثل آیة‌الله آسید محمدکاظم یزدی، و حجّة‌الاسلام شیخ قربانعلی زنجان، و عالم اوحدی حاجی فاضل خراسانی، و میرزا جوادآقای ملکی تبریزی و ... کاری با دربار قاجار و دفاع از سلطنت قاجار نداشتند و ساحت قدس آنها از اینگونه نسبت‌ها پاک و منزّه بود.

این دو جهت موجب شد مرحوم میرزای نائینی از تألیف رساله «تنبيه الأُمَّة و تنزیه الملة» پشیمان شود؛ و به فرموده آقاشیخ مجتبی لنگرانی: هر یک نسخه را به یک لیره می‌خرید و در چاه می‌انداخت.

رفع استبعاد

* حاصل: بعید نیست که عالمی بزرگ، در مسأله‌ای دچار اشتباه مصداقی بشود؛ نظیر عالم ربّانی حضرت آیة‌الله شیخ اسماعیل محلاتی که استاد آقاشیخ مجتبی لنگرانی و بسیاری از علمای زمان خودش بوده. و آقای بهجت می‌فرمودند: «شیخ اسماعیل محلاتی استاد مشایخ ماست». و آقای لنگرانی می‌فرمود: «حکیمی بود اشراقی، و نورانی بود، و صاحب کتاب «أنوارالعلم و المعرفة»، و خیلی بزرگوار بوده». و آقای بهجت می‌فرمودند: «مرجعیت به او رسید، شیخ اسماعیل می‌فرمود: «فکرش را کردم، دیدم از عهده‌اش برنمی‌آیم». و مرجعیت را قبول نکرد».

ایشان هم با آن مقام و منزلت، یک رساله‌ای نوشته در مشروطه و وجوب مشروطه به نام «اللاّلی‌المربوطة فی وجوب‌المشروطة». که اسم این رساله را به آقای بهجت گفتم، ایشان هم با حالت مخصوصی تکرار کرد: «اللاّلی‌المربوطة ! فی وجوب‌المشروطة» !

مخفی نباشد که بعضی مطالب علمی که در «تنبيه الأُمَّة» هست، عین عباراتِ همان «لآلی المربوطة» است و از آن اخذ شده. اما در «لآلی المربوطة» یک ناسزا به مخالفین نگفته؛ برخلاف «تنبيه الأُمَّة». و آشیخ مجتبیٰ لنکرانی میفرمودند: «بعد از به پا شدنِ مشروطه، آبروی این پیرمرد [شیخ اسماعیل محلاتی] هم با این رساله «لآلی المربوطة» رفت».

* و نظیر حکیم متّالّه، مرحوم شیخ محمدباقر اصطهباناتی که در حکمت، استادِ مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی و استادِ مرحوم شیخ غلامرضا یزدی بوده. و مرحوم علامّه طباطبائی در مقدّمه «تذییلات و محاکمات» در احوال مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی فرموده: «در حکمت به درس حکیم متّالّه مرحوم شیخ محمدباقر اصطهباناتی حضور یافت».

او در جریان مشروطه از نجف به شیراز آمد و به نفع مشروطیّت فعّالیّت می‌کرد. و خواهیم گفت که آقای بهجت فرمود (مضمون): در شیراز، در مسجد به او تیر زدند. و آشیخ حسن اصطهباناتی می‌گفت: شیخ غلامرضا یزدی برای زیارت مرقد او، از یزد، پیاده به شیراز رفت. آقای لنکرانی مکرراً از ایشان [شیخ محمدباقر اصطهباناتی] نقل می‌فرمود که می‌گفته: «اگر سه روز از عمرم باقی مانده باشد، در این سه روز ترویج مشروطه می‌کنم»!

اشاره به قضیه مشروطه

* شیخ بزرگوار حقائق‌شناس آیه‌الله بهجت درباره مسأله مشروطه میفرمودند: «علماء فقط جنبه محلّ را داشتند؛ ایران دست روس بود. دولت انگلیس به این ترفند [یعنی مشروطه]، علماء را به چند واسطه وادار به ورود به این قضیه کرد؛ تا با عنوان مشروطه، انگلیسی‌ها ایران را از دست روس برّبایند. و ایران از دست روس درآمد و به دست انگلستان افتاد. [پس علماء فقط جنبه محلّ را داشتند]». پارسا: مطالب بیش از اینهاست و اگر اتّصال سر به گردن مانع نبود هرآینه بیش از این صحبت‌ها به میان می‌آمد. لکن از این زیادتر نمی‌خواهم در این موضوع حرف بزنم که مبادا به زلف یار بربخورد.

دانی که چنگ و عود چه إعلام می‌کنند	پنهان خورید باده که إعدام می‌کنند
------------------------------------	-----------------------------------

* شیخ بزرگوار حقائق‌شناس آیه‌الله بهجت می‌فرمودند: «در قضیه مشروطه، چه پاکانی از طرفین گشته شدند»!

پارسا: یعنی بعضی از بزرگان که مخالف مشروطه بودند، گشته شدند. بعضی‌ها که موافق مشروطه بودند آنها هم گشته شدند.

مانند مرحوم شیخ فضل‌الله که مشهور است.

و مثل عالم بزرگوار ملا محمدباقر اصطهباناتی، آن حکیم متألّه، که آقای بهجت می‌فرمود: «در مسجد به او تیر زدند. مردم او را به کول گرفتند تا به بیمارستان ببرند، آنها هم فهمیدند گشته نشده، در وسط راه دوباره به او تیر زدند و او را گشتند».

و حاجی فاضل خراسانی از مخالفین مشروطیت، که مرحوم استاد ادیب نیشابوری درباره‌اش می‌فرمود: «در عالم، عالم مثل حاجی فاضل کم است».

وی یکی از بهترین شاگردان میرزای بزرگ شیرازی بوده.

آقای بهجت می‌فرمود: «جامع معقول و منقول بود».

پسرش احمدآقا فاضل که در مشهد مقدّس رئیس کشیک‌های حرم بود می‌گفت (مضمون): پدرم را تیر زدند. ولی کشته نشد، زخمی شد و او را به بیمارستان بردند.

* و اختلاف شدیدی که بین علماء واقع شد، بی‌نظیر بود.

از شیخ بزرگوار آشیخ مجتبیٰ لنکرانی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) شنیدم: «وقتی شیخ فضل‌الله نوری را شهید کردند، میرزای نائینی در نجف شیرینی پخش میکرد» [کأنّهُ یک مانعی از مشروطه برطرف شد!].

* و از شیخ بزرگوار حقائق‌شناس آیه‌الله بهجت شنیدم: میرزای نائینی در کربلا برای آخوند خراسانی، کلام شیخ فضل‌الله نوری را خواند که: «بر کسانی که هوادار مشروطه هستند، حکم مرتدّ (فطری) جاری میشود». آخوند که شنید فرمود: «ناراحت بودم از اینکه فضل‌الله نوری را گشتند، حالا ناراحتم که چرا ناراحت شدم».

خطیربودن ورود به مسائل اجتماعی

* شیخ بزرگوار حقائق‌شناس آیه‌الله بهجت از مرحوم سید محمدتقی خوانساری نقل میکردند که: «من درس آخوند میرفتم. یک نفر از خوانسار نامه‌ای برایم فرستاد که یک وکالتی از آخوند برای من بگیر. لیکن آن شخص مورد تأییدم نبود؛ لهذا بعد از درس آخوند که هنوز روی منبر بود، نامه را به آخوند دادم که خودش ببیند. آخوند نامه را خواند و به خادمش گفت: قلم و دوات بیاور. من پیش خودم گفتم: نکند به خاطر اینکه من نامه را دادم گمان کرده من مؤید این شخص هستم و توثیقش می‌کنم، در حالی که من او را قبول ندارم؛ لهذا گفتم: آقا بنده ایشان را توثیق نمی‌کنم. آخوند به من گفت: ملبّس هست به لباس روحانیت؟ گفتم: بله. گفت: پس دیگه چی؟»

[منظور شیخ بزرگوار از نقل این قضیه این بود که: وارد شدن در امور اجتماعی، با اینگونه خوش بینی‌ها، مستلزم خطرات عظیمه است].

پارسا: بلی، عالم بودن و بزرگوار بودنِ آخوند در علمِ خودش و فنِّ خودش، یک مسأله است، اما امور اجتماعی فهمیدن و فریب نخوردن، مسأله‌ای دیگر است.

* این ناچیز محمدکریم پارسا میگوید: زمانی که در خدمت حضرت ادیب نیشابوری (رضوان‌الله‌سبحانه‌وتعالی‌علیه) مشغول استفاده بودم، ایشان مطالب تاریخی فراوان نقل میفرمودند. بعضی از اساتید مرحوم ادیب، شاگردانِ بلاواسطه مرحوم میرزای شیرازی بودند، لهذا از طریق آنها، داستان‌هایی از میرزای شیرازی نقل میکردند.

ادیب می‌فرمود: در زمان میرزای شیرازی، مسأله مشروطه را بردند پیش میرزا [مطرح کردند و از او خواستند امضاء کند]، میرزا قبول نکرده بود. آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی هم [آن زمان، آنجا] بودند؛ میرزا به آنها گفت: «بعد از من [مسأله مشروطه را] پیش شما هم می‌آورند، مبدا قبول کنید!» بعد از نقل این قضیه، ادیب در مقام گلایه می‌فرمود: «چرا آخوند [خراسانی] این کار را کرده؟». [پارسا: یعنی با اینکه میرزا صریحاً به او اطلاع داده و سفارش کرده که: مبدا قبول کنید، چرا آخوند در این قضیه وارد شد و حکم مشروطه را امضاء کرد؟ ! فلذا دیگر عذری ندارد].

مرحوم ادیب پس از نقل قضیه میرزای شیرازی، این جمله را هم درباره مرحوم سیدکاظم یزدی می‌فرمود: «من سیدکاظم یزدی را عالم باحقیقت می‌دانم».

در پایان متذکر می‌شوم که:

از طرفی: آنچه در این مقاله درباره «قضیه مشروطه» ذکر شد، قلیلی است از کثیر. و آنچه از وقایع مربوطه در آن زمان، خصوصاً در بین علماء، و بخصوص حوزه نجف اشرف، از زبان اساتیدم شنیده و به نص عبارات‌شان ضبط نموده‌ام فراوان است. و کتابی مورد وثوق که در این موضوع، مشتمل بر شرح ما وقع باشد، جایش خالی است.

از طرف دیگر: حقیقه جای بسی شگفتی است؛ زیرا با اینکه به روشنی و وضوح، برای همگان محقق شد که اصلِ مطرح نمودنِ «دولت مشروطه» و ترویجِ آن، توسط دولت انگلستان و ایادی آنها با اهداف کاملاً سیاسی و ضدّ دینی - از قبیل خارج نمودنِ ایران از چنگال روس و سلطه یافتنِ انگلیس بر مملکت و استثمار منافع آن - صورت گرفت، لیکن به اسم «دین‌خواهی» و «ظلم‌ستیزی»، و با شعارهای دروغ و فریبنده «برقراری عدالت و آزادی» از زبان و قلم بعضی از علمای دینی، به اهداف خبیثه و مقاصد شوم خویش رسیدند. لهذا علمائی که به عنوان «مخالف مشروطه» معرفی شدند (مانند سید محمدکاظم یزدی و شیخ فضل‌الله نوری و دیگران) در اصل لزوم برقراری عدالت و اجراء احکام اسلام و جلوگیری از ظلم دستگاه حاکمه، سخنی نداشتند، بلکه سخنان این بود که: «دولت مشروطه» کلمه حقّی است که براد بها الباطل؛ و گردانندگانِ اصلی این هیاهو، هر آینه دول کفر و ایادی و مزدوران‌شان بوده، و علماء را برای رسیدن به مقاصد خودشان مورد سوء استفاده قرار داده‌اند، و شعارهای فریبنده و وعده‌های شیرین که مطرح می‌کنند هرگز خودشان در صدِّ تحقق آنها نبوده، و از اوّل، آگاهانه دروغ می‌گفتند و ساده لوحان نیز باور می‌کردند.

اما متأسفانه این واقعیّت‌ها و آنچه در ماجرای مشروطه و مستبدّ بر سر مسلمین - از علماء و عوام - آمد، هنوز برای بسیاری از اشخاص (و حتّی کسانی که اهل مطالعه در تاریخ می‌باشند) مجهول است؛ چرا که گمان می‌کنند طرح «حکومت مشروطه» در آن زمان، بر حقّ بوده، و پیروزی هواداران مشروطه، موفّقیت مهمّی محسوب می‌شود. و شگفت‌آورتر اینکه از حرکت ناصواب مشروطه، به عنوان «نهضت» و «انقلاب» نام می‌برند!

به همین خاطر، به خواست خداوند (سبحانه و تعالی) به زودی رساله‌ای مستقل، در زمینه وقایعی که در ارتباط با ماجرای مشروطه به وقوع پیوست، مشتمل بر عین عبارات اساتیدم که شنیده و ضبط نموده‌ام تألیف، و به طالبین تقدیم خواهد شد. و نیز با نگاهی محقّقانه مطالب رساله «تنبيه الامة» را مورد بررسی و نقّادی قرار خواهیم داد تا جایگاه واقعی و ارزش علمی آن، از حیث عقلی و شرعی و اخلاقی روشن گردد.

. و السلام علینا و علی إخواننا المؤمنین

. ذی‌حجّه / 1438 - قم المقدّسه

. محمّدکریم پارسا